

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سیامک ستوده

۰۶ سپتمبر ۲۰۱۶

چگونه افراد ارتجاعی با "محبوب القلوب" شدن خود، مردم را فریب می دهند

امروزه بسیاری تحت تأثیر صراحت و جسارت منتظری در محکوم کردن اعدام های ۶۷ و جانی خواندن جنایتکارانی که مرتکب این جنایت تاریخی شده اند، گشته اند. مسلماً باید بر جسارت و صداقت وی در اینمورد صحنه گذارد و به او این امتیاز را داد که مانند دیگر سران جمهوری اسلامی در پی جاه و مقام تن به پا گذاردن بر حقیقتی که حداقل از عهده فهم آن بر می آمد نداد. اما نباید فراموش کرد که حقایق دیگری نیز وجود داشتند که او هیچ گاه قادر به فهم انتقادی آنها و اقدام مناسب در موردشان نگردید. از جمله او هیچ گاه نفهمید که محتوای سیاسی هر مذهب یکتاپرست من جمله اسلام دیکتاتوری مطلقه فردی است و از اینرو، سانسور، خفقان و سلب آزادی از دیگران همگی امر ذاتی و اجتناب ناپذیر مذهب اند.

او هرگز این را نفهمید که اندیشه ها و عقاید کهنه و خرافی را، هر چه که باشد، چه مذهبی و چه غیر مذهبی، تنها به زور سرکوب می توان نگاه داشت و سرنوشت هر کهنه فکری که به قدرت برسد، وقتی که با زمان خود معاصر نباشد، جز اعمال زور و دیکتاتوری نیست. او هرگز این را درک نکرد که زن و مرد به مثابه افراد برابر از حقوق مساوی برخوردارند. و گر نه چگونه ممکن بود به آیت های قران در مورد مجازات زن زانی به صد ضربه شلاق، به ارت بردن زن برابر نیم مرد، به محرومیت زن از قضاوت، و ده ها آیت دیگر که صریحاً نسبت به زن تبعیض قائل می شوند، باور داشته باشد.

بنابراین، نباید منتظری را تنها با ابراز مخالفتش با اعدام ها قضاوت کرد. منتظری در کنار مخالفت با اعدام ها، هنوز یک مسلمان، یک آیت الله، و یک مرجع تقلید، و در یک کلام یک فرد مرتجع مذهبی بود. الترناتیو او برای جامعه بشری، علی رغم مخالفتش با اعدام ها، از جمله کثیف ترین، عقب افتاده ترین، و ضد انسانی ترین الترناتیوهای تاریخ و رژیم های بشری بود. او رهبر اسلامی مرتجعی بود که نه با اعدام، بلکه تنها شکل دسته جمعی آن مخالف بود و آنهم نه بر مبنای حقوق انسانی و حق حیات ذاتی هر انسان علی رغم عقایدش.

مخالفت او با اعدام ها، بنا بر هر چهار دلیلی که خود در نامه معروفش علیه اعدام ها آورده است، همگی به خاطر اسلام، نه حقوق انسانی، نگرانی از بی اعتبار شدن اسلام، و سقوط نظام اسلامی بود. اگر منتظری را در این تصویر بزرگ، یعنی به طور همه جانبه، در نظر آوریم آنگاه در می یابیم تفاوت چندانی با سایر رهبران جمهوری اسلامی

نداشت. او نیز مانند آنها مظهر نظامی بود که همچنان مبلغ خرافات و اندیشه های کهنه، پوسیده و ضد بشری است، همچنان به زن به عنوان برده جنسی و کاری مرد نگاه می کند، همچنان مظهر نظامی بود که به خود حق می دهد در امر خصوصی مردم دخالت نماید، آزادی دیگران را در انتخاب لباس، نوشیدنی و غذا و روابط جنسی و عاطفی و در یک کلام در کوچکترین امور شخصی و اجتماعی زیر پا بگذارد.

اهمیت این بحث در آنست که کمک به فهم این امر می کند که اگر در جوامع دموکراتیک بورژوائی مردم هر از چند سال یکبار، از طریق انتخابات، از میان سرکوبگران خود، آزادانه یکی را برای یک دوره انتخاب می کنند، همین امر در جوامع غیر دموکراتیک نیز منتها به این شکل انجام می پذیرد که هر از چند گاه، یکی از مقامات حاکمه، به طریقی، از جمله ایستادن و اعتراض در برابر قدرت دولتی، خود را به قهرمان و محبوب القلوب مردم تبدیل نموده، با سوار شدن بر موج اعتراضات مردم، همان کاری را می کند که **خمینی** در زمان شاه کرد و **موسوی، کروی و منتظری** در زمان بعد از **خمینی** می توانستند انجام دهند. حقیقت اینست که جسارت و شجاعتی که **خمینی** در نطق خود در مدرسه فیضیه قم علیه شاه به خرج داد کمتر از جسارت و شجاعت **منتظری** نبود. بنابراین، **منتظری** نیز چنانچه در قید حیات باقی می ماند و نقش خود را مانند **خمینی** خوب بازی می کرد، به همان اندازه می توانست جنبش آتی علیه نظام اسلامی و سرمایه داری را به انحراف بکشد که **خمینی** کشید. از اینرو، تا زمانی که ما نیاموزیم شخصیت های سیاسی را نه بر اساس خصوصیات اخلاقی و فردی آنها، بلکه بر اساس طرز فکر سیاسی و برنامه ای که برای پیشبرد و اداره جامعه دارند، قضاوت نمائیم، با صد انقلاب هم کاری از پیش نمی بریم. اگست ۲۰۱۶